در تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۹۷
کتاب الحج (بحث استطاعت)

جلسه 13

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

سخن در حل تعارض میان دو طائفه از روایات است که گفته شد در طایفه اول آمده: «له زاد و راحله» و راحله را به عنوان مقومات استطاعت ذکر کرده است، حال یا بگوئیم خود منطوقش اطلاق دارد؛ یعنی «له راحلةٌ مطلقا»؛ یعنی هر چند قادر بر مشی هم باشد، اما باید راحله را داشته باشد، یا این که بگوئیم مفهومش این است که «إن لم یکن له زادٌ و راحله فلا یکون مستطیعاً و إن کان قادراً علی المشی». در اینجا هر چند ادات شرطیه نیست (و برای مفهوم‌گیری نیاز به این ادات است)، اما چون حضرت در مقام تحدید است و حدود استطاعت شرعیه را بیان می‌کند، مجالی برای مفهوم‌گیری در اینجا وجود دارد.

اما طائفه دوم می‌گوید: «من اطاق المشی من المسلمین» حج بر او واجب است. این «مَن اطاق المشی»؛ یعنی کسی که می‌تواند راه برود و این عبارت نیز اطلاق دارد؛ یعنی «و إن لم یکن له راحله»؛ کسی قدرت بر مشی دارد هر چند راحله نداشته باشد، باز مستطیع است.

اشکال و پاسخ

اشکال: در جلسه گذشته گفته شد به حسب ظاهر نسبت بین این دو طائفه، عام و خاص من وجه است؛ یعنی طایفه اول می‌گوید: «له زادٌ و راحله مطلقا یعنی سواءٌ کان قادراً علی المشی أم لم یکن قادراً علی المشی»، روایات طائفه دوم می‌گوید: «اطاق المشی یعنی سواءٌ کان له راحله ام لم یکن». از این رو نسبت بین این دو طائفه عام و خاص من وجه می‌شود و در عام و خاص من وجه در ماده اجتماع تعارض می‌شود در حالی که اینجا ماده اجتماع یعنی کسی راحله دارد و قدرت بر مشی هم دارد و تعارض در اینجا معنا ندارد.

پاسخ: در تحقق نسبت شرط نیست که حتماً در ماده اجتماع تعارض شود و در اینجا هر چند در ماده اجتماع تعارضی نیست (و مسلماً کسی که راحله دارد، قدرت بر مشی هم داشته و حج بر او واجب است)، ولی این ضربه‌ای به نسبت وارد نمی‌کند.

بررسی نسبت بین دو طائفه

نکته دیگر آن که در طایفه دوم (در روایت صحیحه محمد بن مسلم و صحیحه حلبی) آمده: «من عرض علیه الحج»؛ یعنی موضوعش جایی است که راحله ندارد و به کسی می‌گویند این راحله را بگیر و به حج برو که خودش راحله ندارد. در یك روایت وارد شده: «یخرج و یمشی إن لم یکن عنده» که دو احتمال در عبارت: «إن لم یکن عنده» وجود دارد.

اگر بگوئیم مراد این است که راحله ندارد پیاده می‌رود (همان‌گونه که در روایت معاویة بن عمار هم آمده: «رجلٌ علیه دینٌ» که «دین» ظهور در این دارد که این شخص خودش چیزی ندارد مثل این که می‌پرسند فلانی چرا حج نمی‌رود؟ می‌گویند: فلانی بدهکار است و کجا حج برود)، بگوئیم این نیز ظهور در کسی دارد که راحله ندارد. همچنین در روایت «من اطاق المشی» نیز بگوییم این تعبیر امام(علیه السلام) شامل کسی که راحله دارد نمی‌شود؛ یعنی به کسی که راحله دارد نمی‌گویند: «من اطاق المشی یجب علیه الحج»، بلکه این تعبیر تنها برای کسی به کار برده می‌شود که راحله ندارد.

نتیجه آن که بگوئیم این طائفه دوم، یا از حیث سؤال یا از حیث جواب، قرائنی است بر این که این مشی، در فرض نبودن راحله است. حال راحله نیست امام علیه السلام می‌فرماید: این شخص خودش را با مشی به حج برساند. در نتیجه نسبتش با آن طایفه اول، عام و خاص مطلق می‌شود؛ چرا که در طایفه اول می‌گوید: «له زادٌ و راحله مطلقا سواءٌ کان قادراً علی المشی أم لم یکن قادراً علی المشی» و اطلاق دارد، اما فرض در طایفه دوم آن است در جایی که کسی راحله ندارد پیاده برود و در نتیجه طائفه دوم نسبت به طائفه اول عنوان مقیّد را داشته و نسبت عام و خاص مطلق می‌شود.

مناقشه‌ای که در اینجا وجود دارد آن است که در اینجا دو حالت نسبت به پرسش راوی وجود دارد:

1. گاه توجه به سؤال راوی کرده و می‌گوئیم آنچه مفروض کلام سائل است در کلام امام(علیه السلام) نیز مفروض است؛ یعنی اگر سائل گفته «عرض علیه الحج» در فرضی است که راحله ندارد، امام(علیه السلام) هم که می‌فرماید: «یمشی» در فرضی است که راحله ندارد.

2. گاهی اوقات می‌گوئیم به جواب امام(علیه السلام) توجه کرده و معیار، پاسخ حضرت است و اعتنایی به سؤال راوی نمی‌کنیم. در این روایات طایفه دوم امام(علیه السلام) معیار را قدرت بر مشی قرار داده است. یعنی هر چند از کلام سائل با توجه به قرائنی (مثل «رجلٌ علیه دینٌ») استفاده کنیم که شخص راحله ندارد، اما پاسخ امام(علیه السلام) که می‌فرماید: «من اطاق المشی»؛ کسی که قدرت بر مشی دارد اعم از آن است که راحله داشته باشد یا نداشته باشد.

به بیان دیگر، اگر این جواب در فرض عدم وجود راحله بود (یعنی حضرت می‌فرمود حال که راحله ندارد باید پیاده برود)، نسبت عام و خاص مطلق می‌شد، اما در این روایت امام(علیه السلام) این‌گونه نفرموده، بلکه ضابطه داده و می‌فرماید: «الملاك هو المشی»، یعنی درست است این شخص راحله ندارد، اما اگر راحله هم داشته باشد ملاك قدرت بر مشی است.

به دیگر سخن، کسی که هم راحله دارد و هم قدرت بر مشی، طبق روایات طائفه دوم قدرت بر مشی موجب استطاعت او می‌شود نه راحله داشتن و این روایات می‌گوید ضابطه قدرت بر مشی است. در نتیجه ما باشیم و روایات طائفه دوم نیز اطلاق دارد؛ یعنی چه راحله داشته باشد و چه نداشته باشد مستطیع است.

نکته شایان ذکر آن که در اینجا نمی‌توان گفت که «من اطاق المشی» در صدد تفسیر «له زادٌ و راحله» است تا این که گفته شود طائفه دوم حاکم بر طائفه اول است، این در حالی است که دلیل حاکم باید به منزله مفسِّر دلیل محکوم باشد.

جمع‌بندی بحث

سخن در راه اول جمع بود که محقق خویی(قدس سره) فرمود: روایات طایفه اول از طایفه دوم اظهر (یا نصّ) است و ما اظهر (یا نصّ) را بر ظاهر مقدم می‌کنیم و نتیجه آن است کسی که راحله دارد مستطیع است هر چند دو قدم هم قدرت بر مشی نداشته باشد؛ زیرا راحله داشتن برای استطاعت موضوعیت دارد. مرحوم والد ما اشکال کردند که اینجا نسبت بین این دو طایفه عام و

خاص مطلق است و این طایفه دوم به منزله قید برای طایفه اول است. لذا اگر می‌خواهید مسئله ظاهر و اظهر را مطرح کنید، مقید اظهر است از مطلق نه این که مطلق اظهر باشد.

در ادامه چند پاسخ از این اشکال مرحوم والد دادیم که عبارتند از:
1. روایات طایفه اول در مقام تفسیر است و جایی که در مقام تفسیر یك آیه است، معنا ندارد امام(علیه السلام) بگوید من یك کلمه مطلق درباره این آیه می‌گویم و قیدش را در یك روایت دیگری می‌آورم؛ زیرا وقتی سائل از امام(علیه السلام) می‌پرسد: «ما السبیل؟» یا می‌گوید: «ما یعنی بذلك»، امام(علیه السلام) در جواب می‌فرماید: «له زاد و راحله». در اینجا معنا ندارد بگوئیم این اطلاق داشته و روایات دیگر قید برای آن هستند و تقییدش می‌زنند. بنابراین در جواب اول می‌گوئیم بر فرض هم نسبت عام و خاص مطلق باشد، اینجا جای تقیید زدن طائفه دوم نسبت به طائفه اول نیست.

2. پاسخ دوم آن است که در اینجا اصلاً نسبت عام و خاص مطلق نیست، بلکه نسبت عام و خاص من وجه است.

راه دوم جمع: راه شیخ طوسی(قدس سره)

دومین راه جمع راهی است که شیخ طوسی(قدس سره) در تهذیب[1] و استبصار[2] ارائه کرده است. ایشان می‌فرماید: جمع بین این دو طایفه آن است که طایفه اول حمل بر حجة الاسلام و حج واجب شود و طایفه دوم حمل بر استحباب شود. نتیجه جمع این‌گونه می‌شود: کسی که راحله دارد حج بر او واجب است و کسی که راحله ندارد اما قدرت بر مشی دارد حج بر او مستحب است.

اشکالات راه دوم

در اینجا چند اشکال بر این راه وجود دارد:
اشکال اول: موضوع روایات طایفه دوم حجة الاسلام است؛ چرا که سائل می‌پرسد: «رجلٌ علیه دینٌ أ علیه ان یحج»؛ کسی که بدهکار است آیا باز حج بر او واجب است؟ یعنی سؤال راوی از وجوب و از حجة الاسلام است. امام(علیه السلام) هم می‌فرماید: «إن حجة الاسلام واجبةٌ علی من اطاق المشی»، در اینجا چگونه می‌توان این را حمل بر استحباب کرد؟

به بیان دیگر، در این روایت کلماتی همچون: «حجة الاسلام»، «علی»، «واجبةٌ» آمده است؛ یعنی سه نکته در جواب امام(علیه السلام) وجود دارد:

1. «حجّة الاسلام» و این کلمه را در حج غیر واجب یعنی حج استحبابی استعمال نمی‌کند.

2. کلمه «واجبةٌ» است که این هم ظهور در وجوب دارد. البته گاه در بعضی از روایات کلمه «واجبةٌ» در «ثابتةٌ» به معنای لغوی استعمال شده، اما در اینجا اگر بخواهیم به این معنا بگیریم (یعنی بگوییم: «ان حجة الاسلام ثابتةٌ»)، خلاف ظاهر است.

3. کلمه «علی» است. جمعی از بزرگان همانند مرحوم والد ما می‌گویند: این کلمه «علی» که هم در آیه شریفه «لله علی الناس» آمده و هم در این روایت آمده: «إن حجة الاسلام واجبةٌ علی»، این ظهور در وجوب دارد.

بررسی استعمال کلمه «علی» در وجوب یا استحباب

نکته‌ای که در اینجا باید توجه داشت آن است که در روایات کلمه «علی» در استحباب نیز استعمال شده است. مثلاً در روایت زراره از امام باقر(علیه السلام) وارد شده وقتی زن حیض است، نمی‌تواند نماز بخواند و بعد دارد: «و علیها أن تتوضأ وضوء الصلاة»[3]، در این روایت کلمه «علی» آمده در حالی که باید حمل بر استحباب شود.

در فتاوای ابن جنید در مقابل یك استدلالی که مستدل می‌گوید: «لفظة علی تدل علی الوجوب» می‌گوید: «الجواب المنع فإن المندوب یصدق علیه أنّه علی الإنسان»؛ در فعل‌های مستحبی هم می‌شود گفت «علی الانسان» یا می‌گوئیم: «الحکم علیه سواءٌ کان لواجب او ندب.»[4] علامه حلی(قدس سره) نیز در مختلف همان سخن ابن‌جنید را تأیید می‌کند.[5]

بنابراین چند احتمال در مورد کلمه «علی» است:

1. «علی» ظهور در وجوب دارد و استعمال «علی» در استحباب در موارد مختلف همراه با قرینه است (که مجاز می‌شود).

2. استعمال «علی» در استحباب مجاز نیست، اما این استعمال بسیار نادر است.

به نظر ما هر دو احتمال درست است؛ یعنی هم در مواردی که علی در استحباب استعمال شده قرینه همراهش دارد، اما در مواردی که می‌خواهد در وجوب استعمال شود قرینه نمی‌خواهد و هم استعمال «علی» در استحباب نادر بوده و شیوع ندارد. اگر این استعمال شیوع داشت، نمی‌توانستیم «علی» را قرینه بر وجوب قرار دهیم.

نکته دیگر آن که در طایفه دوم که کلمه «مشی» آمده است که اگر بگوییم امام(علیه السلام) در مقام تفسیر آیه است (یعنی در بعضی از روایات آمده: «إن عرض علیه الحج هل هو ممن یستطیع إلیه سبیلاً»، امام(علیه السلام) می‌فرماید بله، «هو ممن یستطیع إلیه سبیلا»)، در این صورت نیز ظهور در وجوب دارد.

دیدگاه صاحب جواهر(قدس سره) و ارزیابی آن

احتمالی که صاحب جواهر داده آن است که آیه در اعم از وجوب و استحباب استعمال شده است.[6] به نظر ما اولاً قرینه و شاهدی بر این مدعا نداریم و آیه «لله علی الناس حج البیت» حج واجب را می‌گوید. ثانیاً در ادامه آیه عبارت: «و من کفر» دارد که اگرچه «من کفر» مراد کفر اصطلاحی نیست، اما اگر کسی یك استحباب را ترك کرد نمی‌گویند: «و من کفر فإن الله غنی عن العالمین». بنابراین این تحدیدی که در ذیل آیه وارد شده، قرینه بر آن است که آیه دلالت بر وجوب دارد.

نکته‌ای که برای جلسه بعد باید تأمل کرد آن است که استعمال «افعل» در استحباب داریم، اما آیا «فلیفعل» نیز در استحباب استعمال شده است یا خیر؟ به بیان دیگر، درست است که هر دو امر است (یکی امر حاضر و دیگری امر غایب) و در اصول هم می‌گوئیم امر گاهی اوقات در استحباب استعمال می‌شود، اما در لسان عرب استعمال «فلیفعل» در استحباب یا نداریم یا بسیار نادر است.

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین.

[1] «الْمُرَادَ بِهَذَيْنِ الْخَبَرَيْنِ الْحَثُّ عَلَى الْحَجِّ مَاشِياً وَ التَّرْغِيبُ فِيهِ وَ أَنَّهُ الْأَوْلَى مَعَ الطَّاقَةِ وَ إِنْ كَانَ قَدْ أُطْلِقَ فِي الْخَبَرِ الْأَخِيرِ لَفْظُ الْوُجُوبِ لِأَنَّا قَدْ بَيَّنَّا فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ أَنَّ مَا الْأَوْلَى فِعْلُهُ قَدْ يطْلَقُ عَلَيهِ اسْمُ الْوُجُوبِ وَ إِنْ لَمْ يرَدْ بِهِ الْوُجُوبُ الَّذِي يسْتَحَقُّ بِتَرْكِهِ الْعِقَابُ وَ قَدْ رُوِيتْ أَخْبَارٌ كَثِيرَةٌ فِي الْحَثِّ عَلَى الْحَجِّ مَاشِياً.» تهذيب الأحكام، ج5، ص11.

[2] «فَلَا تَنَافِي بَينَ هَذَينِ الْخَبَرَينِ وَ الْأَخْبَارِ الْأَوَّلَةِ لِأَنَّ الْوَجْهَ فِيهِمَا أَحَدُ شَيئَينِ أَحَدُهُمَا أَنْ يكُونَا مَحْمُولَينِ عَلَى الِاسْتِحْبَابِ لِأَنَّ مَنْ أَطَاقَ الْمَشْيَ مَنْدُوبٌ إِلَى الْحَجِّ وَ إِنْ لَمْ يكُنْ وَاجِباً يسْتَحِقُّ بِتَرْكِهِ الْعِقَابَ وَ يكُونُ إِطْلَاقُ اسْمِ الْوُجُوبِ عَلَيهِ عَلَى ضَرْبٍ مِنَ التَّجَوُّزِ مَعَ أَنَّا قَدْ بَينَّا أَنَّ مَا هُوَ مُؤَكَّدٌ شَدِيدَ الِاسْتِحْبَابِ يجُوزُ أَنْ يقَالَ فِيهِ إِنَّهُ وَاجِبٌ وَ إِنْ لَمْ يكُنْ فَرْضاً وَ الْوَجْهُ الثَّانِي أَنْ يكُونَا مَحْمُولَينِ عَلَى ضَرْبٍ مِنَ التَّقِيةِ لِأَنَّ ذَلِكَ مَذْهَبُ بَعْضِ الْعَامَّةِ وَ الَّذِي يدُلُّ عَلَى أَنَّ حَجَّةَ الْمُعْسِرِ لَا تُجْزِي عَنْهُ إِذَا أَيسَرَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ.» الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج2، ص141.

[3] «مُحَمَّدُ بْنُ يعْقُوبَ عَنْ عَلِي بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(عليه السلام) قَالَ: إِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ طَامِثاً فَلَا تَحِلُّ لَهَا الصَّلَاةُ وَ عَلَيهَا أَنْ تَتَوَضَّأَ وُضُوءَ الصَّلَاةِ عِنْدَ وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ ثُمَّ تَقْعُدُ فِي مَوْضِعٍ طَاهِرٍ فَتَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تُسَبِّحُهُ وَ تُهَلِّلُهُ وَ تَحْمَدُهُ كَمِقْدَارِ صَلَاتِهَا ثُمَّ تَفْرُغُ لِحَاجَتِهَا.» الكافي 3- 101- 4؛ وسائل الشيعة؛ ج1، ص: 386، ح1019- 1.

[4] مجموعة فتاوى ابن بابويه، ص: 29.

[5] مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج1، ص: 352 و ج4، ص259.

[6] «أن من المعلوم ضرورة عدم الوجوب بمجرد الاستطاعة العقلية التي تحصل بالخدمة و نحوها كما تضمنه خبر أبي بصير منها، و لا يلتزمه هذا المتوقف، كما أن من المعلوم قصورها عن مقاومة ما عرفت من وجوه، فلا معنى لحمل تلك النصوص من جهتها على إرادة بيان ما لو توقف الحج على الزاد و الراحلة كما هو الغالب، أو على التقية أو غير ذلك، نعم لا بأس بالعكس لذلك، فتحمل هي على كون المراد من هذه النصوص بيان فضل الحج على المندوب و الترغيب فيه، و أنه لا بأس بتحمل هذه المشاق نحو ما ورد في زيارة الحسين (عليه السلام) و غيره من الأئمة (عليهم السلام) و كون ذلك وقع تفسيرا للآية غير مناف بعد أن فسرت النصوص استطاعة الواجب بما عرفت، و استطاعة المندوب بذلك، فيكون المراد من الآية القدر المشترك، أو ان المراد بيان حكم من استقر الوجوب في ذمته سابقا أو غير ذلك.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج17، ص251.